**گفتگو با سهیلا سجادی به بهانه ی چاپ کتاب بند ناف ، نشر پر**

**مهدیس توکل**

سلام و تبریک به خاطر چاپ مجموعه داستان بند ناف ...

\_ با سلام وسپاس از زمانی که برای خواندن کتابم صرف کردید.

خب اگر موافق باشید بریم سراغ داستان های شما و اولین سوال ...

**1- ایده انتشار این مجموعه داستان از کجا و چطور د رذهن شما شکل گرفت ؟**

با شرکت در کلاسهای نقد داستان به دنیای ادبیات علاقه مند شدم و در واقع هدف این بود که بتوانم خواننده ی خوبی باشم ... البته معتقد هستم که قرنهاست هر چه باید نوشته میشد، نوشته شده وتمام مسائل به بهترین و مبتکرانه ترین شکلی توسط بزرگان ادبیات جهان نگاشته شده اما باز می بینید که هر انسانی دنیای نوی را به شما عرضه می کند و به این ترتیب ادبیات نیز رو به نو شدن می رود .

انگیزه ی بعدی که قویتر هم بود، دیدگاهها و نقدهای متفاوت بر آثار مطرح و درخشان ادبی جهان بود و تحولاتی که در جهان امروز به سرعت در حال پیشروی هستند و چیزی که هرگز پایانی بر آن نیست نیاز انسان به هنر و آرامشی که حظ هنری برایش بهمراه می آورد. اینکه دیدگاهها و نظرات مشترک هم میتوانند زبان مشترک نداشته باشند و به این باور رسیدم، هر کس زبان دل خود دارد.

**2- داستانها یک روند فکری را دنبال می کنند؟**

\_اینکه داستانها با قلم یک نویسنده نوشته شده و قطعا تفکر مشترکی پشت همه ی داستانها وجود دارد را نمیتوان انکار کرد ولی اینکه موضوع و زبان یکسانی داشته باشند، خیر. ولی همانطور که از نام کتاب مشخص است، در تمام داستانها یک بن مایه ی مشترک وجود دارد و آن وابستگی بشر به جهان هستی و زندگی پیرامونش است که چون بند نافی ما را به مام زمین متصل نگه میدارد و این سیکل بقا همچنان ادامه دارد.

**3- در اکثر داستان های شما حضور درخت و طبیعت پر رنگ هست، به نظر شما این موضوع ناشی از چیست ؟**

\_ زندگی بشر به طبیعت گره خورده و این همزیستی اجتناب ناپذیر است. قطعا فضای داستان بی حضور طبیعت امری محال و نشدنی و در هر داستانی وجود دارد، نویسنده تنها در خلق اثر ادبی و فضاسازی بعنوان ابزارو بن مایه ای قوی و تاثیرگذار از آن بهره میبرد.

**4\_ می رسیم به استفاده از نمادها در داستان های شما، خود شما چقدر با حضور نمادها در داستان هاتون موافق هستید و فکر می کنید به روند داستان ها کمک کرده ؟**

\_ قطعا نمادها در پیشبرد داستان بسیار موثرند. بخصوص در سبک هایی از داستان نویسی، کلید واژه هایی برای زیبایی زبان و تکنیکی برای درک عمیق درون مایه و پیرنگ داستانند.

نظر به اینکه آیا موفق بودم در این مهم از نمادها بدرستی استفاده کنم یا خیر را به عهده ی منتقدین در حوزه ی نقد میگذارم. و اینکه آیا خودم نمادی را در داستان خلق کرده باشم ؛ اینطور نیست ، نمادها ناگزیر ساخته می شوند مثلا در داستان قورباغه هیاهوی بچه ها هست، این هیاهو با شادی و صداهای طبیعت ادغام می شود و بعد میشود نماد ...

**5\_ داستان های شما در عین حال که فضایی سورئال دارند، اما ساده و سیال هستند. زبانی که به نظر برخاسته از کودک درون شماست. با این موافق هستید ؟**

 به نظرم این طور نیست . در داستان قورباغه بچه ها صحبت می کنند اما این نشان دهنده دنیای کودک درون من نیست ... هما ن زبان هم نشان دهنده بچه هایی ست که هوشیار هستند . اما در مجموع زبان داستان ، می توان گفت از ناخودآگاهی است که، ناملایمات دنیای اطرافمان، بوجود می آورد . نمادهای زیادی در این داستان بکار رفته و مورد نقد هم قرار گرفته ، نمادهایی که من به داستان اضافه نکردم، سیل با خود به داستان می آورد مثل داستان بند ناف که در گیرودار استخری ست که سیل گونه است و از دل خرابی ، بند حیاطش ویا بند نافش را به زمین وصل می کند.

6**- آیا ممکن هست به این سبک نوشتاری (سورئال) ادامه بدید؟**

\_ بله .. علاقه مندم به این سبک بپردازم که مسلما" تمرین و عرق ریزان بیشتری نیاز دارد .

**7- خود شما با کدام داستان از این مجموعه ارتباط بیشتری برقرار کردید ؟**

\_ چیزی که بعدِ نوشتن این مجموعه برایم اهمیت پیدا کرد این بود که داستانها حکم فرزندانمان را پیدا می کنند و خواه ناخواه با هر کدام رابطه ای عاطفی برقرار می کنیم. پاسخ به این سوال که کدام فرزندم را بیشتر دوست دارم، کار راحتی نیست ولی اینکه با کدام رابطه ی عاطفی عمیق تری دارم، با چهار داستان رابطه عمیقی دارم. کارواش، ساحل، دره بختکون و نرکس و چنار از داستانهای مورد علاقه من هستند.

**8- داستان فانوس یکی از داستان های قابل تامل در این مجموعه است، نظر خود شما چیست ؟**

\_ سعی کردم در این داستان به ساده ترین و کوتاهترین شکلی رویای طبقه ی رنج دیده و بی ادعائی را بیان کنم که جامعه بی توجه به حضورشان بدنبال آمال خود است. دنیای نوجوانی که سرشار از آرزوست و در سرورآمیزترین شب سال، شب عید نوروز آرزویش، برآورده کردن رویاهای کسانی است که بی اعتنا، از کنارش میگذرند.

9**\_ دره بختکون داستانی است که دیدی همراه با طنز به باور مردم ما دارد ، چرا به این موضوع پرداختید؟**

\_ در این داستان به شیوه ای طنز آمیز سعی داشتم باورهای خرافی و ضد عقلانی را بیان کنم که چطور وارد دنیای معصوم و کودکانه میشود و لایه های مختلف جامعه از همسایه ، زن پنیر فروش و .... بعنوان تیپ شخصیتی در شکلی گیری باورهای غلط در ذهن باورپذیر کودکانه اثرگذارند. وجود تعلیق در داستان کمک کرد تا طبقات فرهنگی متعددی حضور پیدا کنند. هر کدام به سلیقه و مدلی که خود از این باور ساخته اند، موضوع داستان را پیش می برند. داستان بدون حضور قهرمان و همینطور ضد قهرمان از زبان کودکی روایت میشود که جهان کودکیش را نقطه ی تاریکی نگران میکند و تنها گریزش از این تاریکی که با او بزرگ میشود، پزشکی است که ناخواسته کودکی اش را به تمسخر می گیرد.

**10\_ و آخرین سوال، در تمام داستان های شما نگاه به جامعه و فراز و نشیب های آن بسیار به چشم می خورد، شما با این برداشت موافقید و آیا فکر می کنید ممکن است در آینده هم به داستان هایی با این مضمون بپردازید ؟**

\_همانطور که قبلا گفتم داستان های این مجموعه قهرمان و ضد قهرمان ندارد. زاویه دید و راوی بیشتر دانای کل و یا اول شخص است و سعی داشتم نگاهم به مسائل و مشکلات متعدد جامعه ، نگاهی بدون قضاوت و پیش داوری باشد. جامعه ای که با ضرباهنگی نامنظم دوران گذری را پشت سر می گذارد که در انتخاب و یا تلفیق سنت و مدرنیته چالشی بزرگ پیش رو دارد . در داستان نگهبان برج دو باور نامتجانسی که یک زوج با آن درگیرند. درحالی که عناصری به نام تعهد وعشق، حلقه ی اتصالشان شده. عناصری که باور دارم تنها راه نجات بشریتند .

ممنون از فرصتی که در اختیار بنده گذاشتید...